



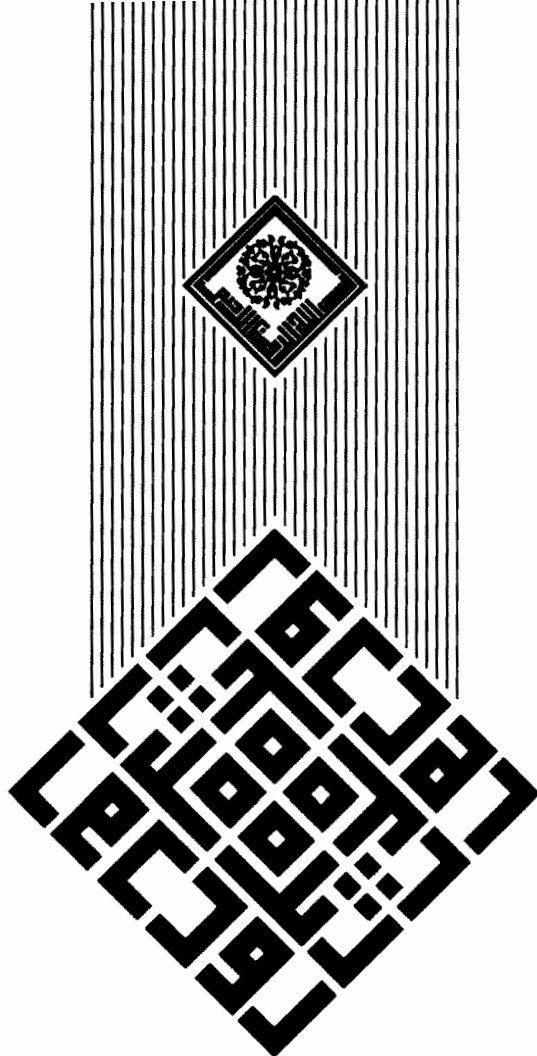
بخش ویژه

گمشدگی و فراموشی

احمد اخوت، محمدرحیم اخوت، شاپور بهمان، محمدحسین خسروینا، منوچهر درزاد، اصغر رستگار، هما شاهانی، ایرج ضیائی، مهناز طباطبایی، عباس عبدی، یونس گرامی، محمد محسن شیرازی، زهرا معینی فرد، منصور مللی، لایلا میریاقری، حسام‌الدین نبوی‌نژاد

اگسنادرا دسینگو، سعید صیرقی زاده، پرسی لاپاک

شعر - مقاله - داستان

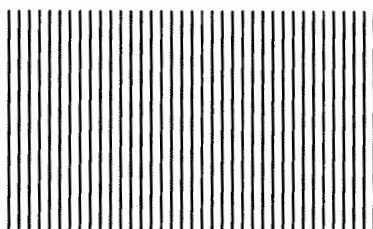


ژئوگرافى

فصلنامه فرهنگ، ادب و تاريخ

شماره شصت و سه - بهار و تابستان ۹۵

شماره پیاپی ۷۹-۷۸



زنده رود: فصلنامه فرهنگ، ادب و تاریخ (۶۳)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: حسام الدین نبوی نژاد
زیر نظر شورای نویسندگان

نشانی: اصفهان- صندوق پستی ۴۶۸-۸۱۶۴۵
فلکس و تلفن تماس: ۰۳۱-۳۶۲۴۹۲۴۱
روزهای سه شنبه، ساعت ۱۷ تا ۲۰:۳۰

faslnamehzendehrood@yahoo.com
www.faslnamehzendehrood.com
www.faslnamehzendehrood.ir

مطالب خود را روی کاغذ A۴ و حتی الیماکان تایپ شده بفرستید
چنانچه مطلب ترجمه است تصویر اصل مطلب را نیز همراه کنید
اگر برای نخستین بار مطلب می فرستید شماره تلفن تماس و شرح موجزی از
زندگی نامه و آثار خود را ضمیمه کنید

حروف نگار و صفحه آر: زهراستاری منش
لیتوگراف: ثانیه
چاپ: ملت
صحافی: سپاهان

مطالب مندرج در زنده رود نظر نویسندگان آن هاست
نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است
زنده رود در ویرایش مطالب آزاد است
مطالب رسیده باز گردانده نمی شود

پخش زنده رود: پیام امروز / تهران / تلفن ۶۶۴۹۱۸۸۷

فهرست مطالب

از باب اشاره...مدیر مسئول

بخش ویژه

- پدیدارشناسی خاطره و فراموشی / الکساندرا دسینگو / محمد محسن شیرازی ۹
- بورخس حافظه مند / احمد اخوت ۲۳
- ناپایداری کتاب / پرسی لایاک / شاپور بهیان ۳۵
- کتاب و فراموشی / محمد حسین خسروپناه ۴۳
- شاهنامه های گم گشته / حسام الدین نبوی نژاد ۴۹
- از آپلنیوس منجی تا بلیناس جادو / اصغر رستگار ۶۱
- کم رنگ در غبار / عباس عبدی ۸۱

شعر

- جنون دارد این دو چرخه / ایرج ضیائی ۹۵
- یک شعر / یونس گرامی ۱۰۵
- پنج شعر / منصور ململی ۱۰۷
- چهار شعر / هما شاهانی ۱۰۹

مقاله

- هفت برداشت از «تن» در هزارویک شب / زهرا معینی فرد ۱۱۵
- نقد اسطوره‌سنجی آثار غلامحسین ساعدی از نظر ژیلبردوران / منهای طباطبایی ۱۲۵

داستان

- عزیز دلم / محمدرحیم اخوت ۱۴۵
- اشتها / سعید صیرفی زاده / منوچهر دُرزاد ۱۵۱
- دایی کوپولو / لیلا میرباقری ۱۶۵
- در سوگ محمدرضایی ۱۷۷
- کتاب‌های رسیده ۱۷۹

از باب اشاره.....

قرن‌ها از آغاز تمدن می‌گذرد. در طی این گذر، بشر به مدد عقلانیت دستاوردهای عظیمی را برای خود فراهم آورده است که حاصل تلاش و تفکر انسان‌های زیسته در گذشته است. این عرصه آن‌چنان گسترده است که با ذکر چند عنوان نیز نمی‌توان آن‌ها را برشمرد. شاید بتوان آن را در یک مفهوم وسیع، فرهنگ خواند.

اما آیا امروزه بشر تمامی این دستاوردها و پدیدآورندگان آن‌ها را به یاد دارد؛ انسان‌هایی که فقط نامی از آن‌ها باقی مانده و چه بسا وجود خارجی هم نداشته‌اند، اما افسانه‌ها و حماسه‌هایی به آن‌ها هویت بخشیده است، بناها و شهرهایی که حوادث طبیعی و تاخت و تازهای سلطه‌جویان تاریخ از صفحه گیتی محوشان کرده است. همچنین آثار اندیشمندان و هنرمندان و ادیبانی که آثارشان در زمره ناپدیدشدگان تاریخ است.

فراموشی را از موهبت‌های ذاتی بشر می‌دانند. بدیهی است وقتی اندیشه‌ای یا اثری از ذهن ما دور یا از پیش چشم ناپدید شود به مرور نیز مشمول فراموشی می‌شود. مصداق از دل برود هر آنچه از دیده برفت. بحث بر سر این نیست که بخواهیم همه آنچه را از دست داده‌ایم یا فراموش کرده‌ایم دوباره احیا کنیم. اما شناخت آن‌ها هر جمعیت، ملیت یا گروهی را به شناسایی فرهنگ و تمدن و به تبع آن هویت خود نزدیک‌تر می‌کند.

مقاله‌هایی که در این شماره زیر عنوان گمشدگی در بخش ویژه آمده است هر یک نمونه‌ای است - البته ناکافی - در این زمینه. شاید در حد یک یادآوری و انگیزه‌ای برای جستجوی بیشتر.

در شماره ۶۲ در چاپ شعر هجرت از خانم فائقه سرشوقی (ص ۱۲۰)
اشتباهی رویداد. بند آخر این شعر:

بخت کجا!

بختک از نردبان خواب‌ها بالا می‌رفت،

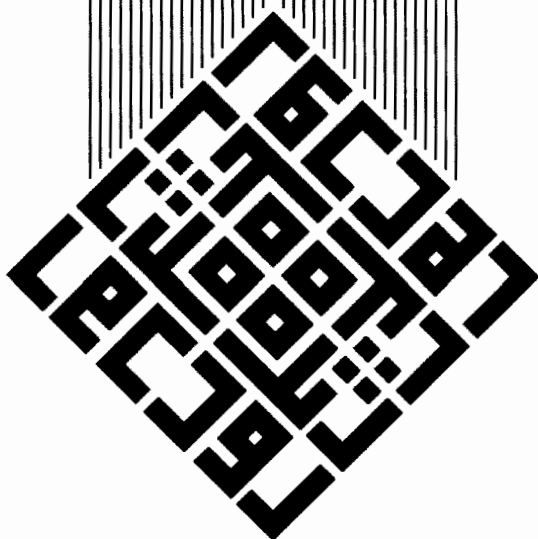
رخت بر بسته که

از بام‌های اصفهان پریدیم.

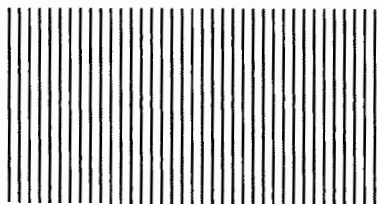
در انتهای شعر جاده چاپ شده است که بدینوسیله اصلاح می‌شود. با
پوزش از خانم فائقه سرشوقی.

مدیر مسئول

• • •



بخش ویژه

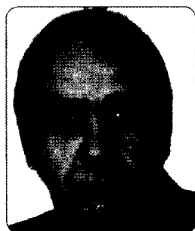


- پدیدارشناسی خاطره و فراموشی / الکساندرا دسینگو / محمد محسن شیرازی
- بورخس حافظه مند / احمد اخوت
- ناپایداری کتاب / پرسی لاباتک / شاپور بهیان
- کتاب و فراموشی / محمد حسین خسروپناه
- شاهنامه های گم گشته / حسام الدین نبوی نژاد
- از آپلونیوس منجی تا بلیناس جادو / اصغر رستگار
- کم رنگ در غبار / عباس عبدی

الکساندرا دسینگو
(دانشگاه استاوانگر، نروژ)

پدیدارشناسی خاطره و فراموشی

محمد محسن شیرازی



مقدمه:

پس از انتشار کتاب "ماده و خاطره" هانری برگسون در سال ۱۸۹۶ در فرانسه، اختلاف‌ها و سوگیری‌ها در مبحث خاطره به یک ثبات و سازگاری دست یافت. ریکور در سال ۲۰۰۰ با انتشار کتاب "تاریخ، خاطره و فراموشی"، موضوع عملکرد خاطره را فراتر از برگسون، دورکیم و یا حتی هالبواکس مطرح نمود. این نظریه کاملاً مرتبط است به موضوع "هرمونیک شخص" که خود او پیش از این، در سال ۱۹۹۰ در کتاب "خویشتن همچون دیگری" مطرح کرده بود. اگرچه در فرانسه، گفتمان بجامانده از برگسون در موضوع خاطره به وضوح در آثار ریکور موجود است، اما به نظر می‌رسد که نتیجه‌گیری نهایی از این مبحث را ریکور خود به سرانجام رسانده باشد. او ضرورتاً بر ماهیت دیالوگ (گفت‌وشنود) جهت حفظ خاطرات که به ماهیت گفتگوی انسان بین خویشتن و دیگری مربوط می‌شود تصریح دارد و آنرا جایگزین مقوله سنتی گفتمان رابطه بین خاطره فردی و خاطره جمعی قرار می‌دهد.

پس از انتشار کتاب "ماده و خاطره" برگسون (۱۹۴۱-۱۸۹۵) در سال ۱۸۹۶ در فرانسه، گفتمان مربوط به خاطره از اهمیت بسزایی برخوردار می‌گردد. هانری برگسون در این کتاب در خصوص ویژگی‌های مغز به مطالعه می‌پردازد و رابطه بین ادراک و خاطره و همچنین رابطه مغز و فیزیک بدن انسان را مورد بررسی قرار می‌دهد. امیل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) که هم‌زمان با برگسون می‌زیست نیز یکی دیگر از شخصیت‌های آن دوران به‌شمار می‌آید که او نیز در جامعه‌اواخر قرن نوزدهم فرانسه بحث در مورد خاطره را ادامه داده است. در سال ۱۸۹۵، دورکیم کتاب "قواعد روش جامعه‌شناسی" را به رشته تحریر درآورد که در این کتاب، نظریه‌جامعی را در خصوص مطالعه واقعیت اجتماعی ارائه داده بود و مطالعه در این باره را از جنبه روانشناسی فردی رد می‌کرد. دورکیم در سال ۱۸۹۸ شروع به انتشار مجله تخصصی L'Année sociologique (سالنامه جامعه‌شناسی) کرد که با کمک آن توانست انگیزه‌های قدرتمندی را در مطالعات جامعه‌شناسی در فرانسه آن دوران بوجود آورد. سومین شخصیت برجسته فرانسوی در خصوص مطالعات مربوط به خاطره، "موریس هالبواکس (۱۸۷۷-۱۹۴۵)" است که جامعه‌شناس و از شاگردان دورکیم به‌شمار می‌آید. برگسون در آثار هالبواکس نیز تاثیرگذار بود که به آن نیز خواهم پرداخت. اما شناخت تکامل تدریجی و مشخص نظریه او لازم و ضروری است. او در کتاب "چارچوب اجتماعی خاطره" (۱۹۲۵) برای اولین بار نشان می‌دهد که چگونه خاطره در چارچوب بافت اجتماعی و فرهنگی‌ای که افراد در آن زندگی می‌کنند و دست به عمل می‌زنند، فعال می‌گردد.

مطالعات او در مورد خاطره در بافت خانواده به شکل خاصی بر موضوع تاریخ شفاهی نیز اثرگذار بوده است. او در اثر خود به نام "توپوگرافی افسانه‌ای از انجیل در سرزمین مقدس: مطالعه خاطره جمعی" (۱۹۴۱)، بر جنبه خاطره قابل تمرکز تاکید می‌کند و باعث پیدایش مفهوم "قلمروهای خاطره" می‌گردد که این مفهوم بعدها، مورخان مکتب فکری آنال مانند ژاکلوگوف و پیرنورا را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. پُل ریکور، با انتشار "تاریخ، خاطره و فراموشی" در سال ۲۰۰۰ به ارائه یک نمای کلی از موضوع از دوران باستان تا به امروز می‌پردازد و چشم‌انداز گسترده‌ای از این گفتمان را در تاریخ و خاطره و البته با ادغام آن با موضوع اساسی "فراموشی" ترسیم می‌کند. از نظر ریکور فراموشی و خاطره مانند دو روی یک سکه‌اند و در این رابطه، کلام ریکور کاملاً روشن

و صریح است:

«این مشکل مرا همچنان آزار می‌دهد که چرا با وجود این حجم زیاد مطلب درباره‌ی خاطره و فراموشی در اطراف و اکناف، هیچ سخنی درباره‌ی سواستفاده از تاثیر پاسداشت خاطرات بر خاطره و فراموشی مطرح نمی‌گردد. در این رابطه، ایده‌ی تاثیر سیاست بر خاطره یکی از موضوع‌های جامعه‌ی مدنی است که من آنرا مطرح کرده‌ام.»^۱

لازم به ذکر است که پرداختن به موضوع خاطره و پاسداری از آنها در بزرگداشت‌ها برای حفظ خاطره تاریخی و همچنین موضوع فراموشی، مسئله‌ای است که از سال ۲۰۰۸ در فرانسه و همزمان با تشکیل کمیسیون اطلاعات در پارلمان برای برگزاری یادواره‌های تاریخی مورد بحث و توجه بسیاری قرار گرفته است.

این کمیسیون موظف شد که پاسخ روشنی برای این پرسش فراهم آورد که چرا از یک طرف انبوهی از خاطرات و از طرف دیگر انبوهی از فراموشی‌های تاریخی وجود دارد. این کمیسیون همچنین موظف گردید تا به موضوع نقش سیاسی این گفتمان تاریخی، به خصوص در رابطه با موضوع درس تاریخ در مدارس نیز بپردازد.

شکل‌گیری کمیسیون اطلاعات برمی‌گردد به موضوع "شورش" که ذهن تعدادی از مورخان فرانسوی مانند پیر نورا، هانری روسو و فرانسوا دوزه را در دهه نود به خود مشغول کرده بود. آنها در واقع با اجرای دائمی برخی از قوانین در فرانسه مواجه بودند که اجرای آنها اثراتی سوء بر انعطاف‌پذیری تاریخ نویسی می‌گذاشت.^۲ یکی از این قوانین بجا مانده از قرون ۱۹ و ۲۰ که در آوریل سال ۲۰۰۷ در "سازمان چارچوب تصمیمات اتحادیه اروپا" به آن پرداخته شد، قانون "جرم کوچک‌انگاری" جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت است که واکنش‌های قابل تاملی را در کشورهای فرانسه، ایتالیا، بلژیک و انگلستان به همراه داشت. موضوع ارتباط بین تاریخ و خاطره و مشکل قضاوت درباره گذشته از منظر زمانی که در آن قرار داریم و از منظر سازمان‌های سیاسی، محور بحثی قرار گرفت که همچنان تا به امروز ادامه دارد.

گفتمان متفکران عهد باستان: ارسطو و افلاطون

مباحث مربوط به ارتباط بین خاطره و تاریخ، موضوع جدیدی نیست. تاثیر نظرات

1-Paul Ricœur, La Memoire, l'histoire et l'oubli (Paris: Seuil,2000),1.(Translation mine)

2-It is about the «Gayssot Act» from the 1990, which condemns denial of Holocaust, but also the «Taubira Act» from 2001 which recognized slavery as a crime against humanity and the «Mekachera Act» of 2005 which recognizes the «positive role» of colonization

ارسطو بر مبحث خاطره و یادمان در مباحث مربوط به این موضوع در فرانسه و در اواخر قرن ۱۹، امری مشهود است. از نظر ارسطو، در «فن شعر» تخیل، شرط لازم برای به خاطر سپردن و یادآوری خاطرات است. بیان این اصل باعث شد تا ارسطو در مورد شعر به این نتیجه برسد که تصویرسازی شعرا از واقعیت، نسبت به مورخان به حقیقت نزدیک‌تر است. البته ارسطو این موضوع را در نظر نمی‌گیرد که بین گذشته و زمان حال تمایزی آشکار وجود دارد. موضوع یادآوری خاطرات امری است که الزاماً متعلق به گذشته است، در حالی که درک و دریافت این خاطرات متعلق به زمان حال می‌باشد:

«بنابر این خاطره نه ادراک است و نه مفهوم، بلکه حالتی و یا تاثیری از هر دو است و مشروط به گذشت زمان است. همانطور که قبلاً نیز گفته شد، هیچ مفهومی به عنوان خاطره در زمان حال وجود ندارد، و این درحالی است که مقصود از زمان حال، درک و شهود است و مقصود از آینده، انتظار در حالی که موضوع خاطره به گذشته تعلق دارد.»^۱

محور کلام ارسطو آن است که زمان امری متراکم و خاطره فرآیندی است که از گذشته می‌آید تا در زمان حال در یک بازنمایی ادراک شود. در مقابل، افلاطون رابطه بین زمان گذشته و زمان حال را بعنوان یک تناقض مطرح می‌کند که نوعاً با "حواس پنجگانه" انسان قابل درک نیست. اصرار افلاطون بر وجود این تناقض به این علت است که منظور از یادآوری خاطرات را درکی از "عینیتی ناموجود" برای یادآوری خاطره در زمان حال تصور می‌کند، به عبارت دیگر آوردن عینیتی به زمان حال که دیگر وجود خارجی ندارد. این تفاوت کلام بین "بوده است" از جانب ارسطو و "دیگر نیست" در گفتار افلاطون، اساس تمام مباحثی است که تا به امروز در موضوع خاطره وجود داشته است.

در این زمینه ارسطو در مورد دو نوع رابطه بین علاقه و ادراک صحبت می‌کند. او بین "یاد" و "یادآوری" تفاوت قائل می‌شود. ارسطو معتقد بود که یاد، خاطره‌ای است که در ذهن شخص به یادآورنده به‌طور غیر منتظره رخ می‌دهد و توسط محرک‌های بیرونی ایجاد می‌گردد در حالیکه یادآوری، فرآیندی فعال و داوطلبانه برای کشف دوباره گذشته است. به گفته ارسطو، تصویر ذهنی توسط خاطره تولید می‌شود و یادآوری این تصاویر ذهنی نمی‌تواند ناشی از ذخیره‌سازی غیرفعال در خاطره باشد، بلکه نتیجه و اثر یک فرآیند فعال با توجه به گذشت زمان است که خود آن شیئی و یا رویداد را از دریافت و ادراک آن شیئی

1-In The works of Aristotle «On memory and reminiscence» (vol.3), ed. WD Ross. (Oxford: Clarendon Press, 1930)

یا رویداد در یک آینده نزدیک و یا دور، جدا می‌کند.

بین بازنمایی خاطره و نوشتن تاریخ تمایز وجود دارد. اما تفاوت اصلی در محصول نهایی آنها نیست، آنگونه که در فرآیند کشف دوباره اتفاق می‌افتد. از اینرو گفته می‌شود که تفاوت این دو فرآیند مربوط به آن چیزی است که از گذشته متعلق به آنها بوده‌است. اساس کار مورخ محدود بر واقعیت‌های تاریخی شناخته شده و موجود و یا منابع رسمی است که همزمان مجبور به مستند نمودن آنها و یا مستدل نمودن یافته‌هایی است که به دست می‌آورد. بازنمایی و درک خاطره در بسیاری از موارد از بعد عاطفی و تصویری در یکدیگر ادغام می‌شوند.

علم تاریخ سعی می‌کند تا آگاهی از گذشته را ساماندهی و زمان را در دوره‌های مختلف صورت‌بندی کند در حالی که خاطره پدیده‌ای دائمی است و خاطرات تا آنجا که در ذهن راوی زنده است همچنان وجود خواهند داشت. خاطرات موضوع ادراکند و بر احساسات، شیوه اندیشیدن و اعمال و روابط ما با دیگران تاثیر می‌گذارند.^۱

تغییر پذیری خاطره از نظر برگسون، دورکیم و هالباکس

در اواخر قرن نوزدهم، از نظر بسیاری از فیلسوفان که مخالف پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی) عینی بودند، تصویر ذهنی ایجاد شده توسط فرایند یادآوری، تنها می‌توانست نتیجه فرایند ذهنی باشد که در این فرآیند، زمان و ادراک نقش عمده‌ای را بر عهده دارند. از نظر برگسون و به همان شکل از نظر دورکیم، تنها پاسخ معتبر، ذهن‌گرایی است و تنها منبع فلسفی حقیقت، تجربه‌ای است که در زمان مربوط به خود جاری است.

این ملاحظات تاثیر به‌سزایی بر نویسنده‌ای مانند پروست می‌گذارد و او از طریق اثر خود با عنوان "در جستجوی زمان از دست رفته" (که پیش از آن با عنوان "یادی از گذشته‌ها" ترجمه شده بود) عنوان می‌کند که تجربه گذشته و خاطره به‌طور کلی غیر ارادی است.

مشهورترین تجربه خاطره غیرارادی را در "بخش مربوط به کیک مادلین" از جلد اول کتاب "زمان از دست رفته" بنام "طرف خانه سوان" در سال ۱۹۱۳ می‌توان دید:

«او یکی از آن کیک‌های تپلی و ریزه‌میزه را که به شکل گوش‌ماهی‌های شیاردار درآورده بود، برایم فرستاد. خسته و درمانده بعد از یک روز ملالت‌بار و با فکر به فردایی ناامیدکننده‌تر از امروز، به محض دیدن آن کیک، بی‌اختیار قاشقم

1-Alexandre Dessingué, et., Memories from the War- Sola War Graves (Stavanger: Hertevig Akademisk, 2009), 100.

را از آن پر کردم و با لب‌هایم آنرا به‌درون دهانم هُرت کشیدم. کوتاه زمانی نکشید که تکه‌های خرد شده کیکی را که بدرون دهانم هُرت کشیده‌بودم همراه با مایعی گرم در دهانم حس کردم و ناگهان از سرتا پایم را لرزه‌ای فرا گرفت. با تمام وجود می‌خواستم این تغییرات پیش‌آمده غیرعادی را متوقف کنم... در آن هنگام نسبت به فراز و نشیب‌های زندگی و ناکامی‌های آن بی‌تفاوت شده و زندگی را واهی و کوتاه و ناپایدار می‌دیدم...»^۱

آنگونه که دلوز به‌یاد می‌آورد، برگسون از آن دسته از فلاسفه نبود که بدنبال فلسفه‌ای برای خرد انسانی باشد و در تعقیب این فلسفه در جستجوی رساندن انسان به یک تعادل درخور تلاش نماید. برگسون با تحلیلی ضعیف و ناکافی به بررسی شرایط انسان می‌پردازد. در حالی که ضرورت وجودی فلسفه تلاش و تقلا برای حل مشکلات شرایطی است که به انسان تعلق دارد.^۲ از نظر برگسون مفهوم زمان مترادف با مفهوم مدت زمان است و این به این معنی است که زمان حرکتی ناب و فرآیند و تحولی بدون وقعه است و دلیل آن نیز احساس آگاهی در انسان است که اساساً او را به سمت کنش و عمل سوق می‌دهد.^۳

تفاوت محوری بین برگسون و دورکیم این است که از نظر برگسون تغییرپذیری خاطره به دریافت ذهنی از ماده توسط بدن مربوط است که در آن ادارک و علاقه نقش محوری را بازی می‌کنند. اما از نظر دورکیم ذهنیت عمدتاً مربوط به تغییرپذیری رابطه‌ای است که ساختار و یا رابطه اجتماعی را با زمان و مدت زمان حفظ می‌کند.

دورکیم دیدگاه خود را در کتاب "روش قواعد جامعه‌شناسی" به وضوح بیان می‌کند. او در این اثر، روانشناسی و جامعه‌شناسی را کاملاً به دو بخش جداگانه تقسیم می‌کند:

«... پدیده‌های جدیدی که در جامعه بوجود می‌آیند دارای تعاریف

متفاوتی نسبت به پدیده‌هایی‌اند که در ضمیر فردی افراد رخ می‌دهند؛ ما باید

درک کنیم که این واقعیت‌های خاص، برخاسته از جامعه‌ای هستند که آنها را

بوجود آورده است. آنها بخش‌ها و یا اعضای جدا از جامعه نیستند و این به

معنی آن است که آنها بیرون از آگاهی فردی افراد قرار دارند.»^۴

در این رابطه از نظر دورکیم خاطره جمعی نمی‌تواند وابسته به آگاهی شخصی فرد

1-Marcel Proust, À la recherche du temps perdu, volume I. Du côté de chez Swann. (Paris: Gallimard, 1946), 100.

2- Gilles Deleuze, Le bergsonisme (Paris: Quadrige/PUF, 2007), 200.

3- Henri Bergson, Matière et Quadriga/PUF, 2007), 12. mémoire (Paris: [Translation mine])

4-Émile Durkheim, Les règles de la method sociologique (Paris: PUF, 2007), 12. [Translation mine].

باشد؛ بلکه این خاطره زندگی خاص خود را دارد. در مقابل، برگسون معتقد است که خاطره عنصر محوری بقا، هم در روانشناسی و هم در جامعه‌شناسی است و نباید فقط از جنبه‌های مورد توجه ساختار اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد.

مفهوم تغییرپذیری خاطره وابسته به زمان است که از نظر هالبواکس نیز امری ضروری است. هالبواکس کسی است که تحقیقات دورکیم در این رابطه را کاملاً به رسمیت می‌شناسد. لازم به ذکر است که او از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۱ شاگرد دورکیم در "دانشسرای عالی" بوده است.

هالبواکس در آغاز کار به وضوح مسیر خود را از برگسون جدا می‌کند و کتاب "چارچوب اجتماعی خاطره" را می‌نویسد. او در این کتاب می‌کوشد تا با ایجاد یک نوع‌شناسی از خاطره، انواع خاصی از خاطره وابسته به بافت جامعه و زمان را که می‌توان آنها را در جامعه یافت بشناسد. در این خصوص او مطالعات خود را به‌ویژه دربارهٔ خاطرهٔ جمعی به خانواده، طبقات اجتماعی و جامعهٔ مذهبی مرتبط می‌سازد. او وقتی به موضوع خانواده می‌رسد، بیان می‌کند که در میان همه مباحثی که احساس را در درون خانواده توضیح داده‌اند، همیشه وجود احساس، نتیجهٔ ساختار خانواده و باعث حفظ انسجام درونی آن بوده است.

برای اثبات وابستگی ساختاری خاطره، هالبواکس معتقد است که تربیت کودک و شکل‌گیری شخصیت در او وابسته به رویکرد والدین نسبت به فرزندان خود حتی در دوران بزرگسالی است. از نظر هالبواکس، این ساختاری است که از "بیرون ما را به دیگران وابسته می‌سازد" و انگیزه‌ای است که فرصت یادآوری را برای ما فراهم می‌آورد:

«هنگامی که ما دوستی را بعد از مدت‌های مدید دوباره ملاقات می‌کنیم،

در ابتدا برای صحبت کردن با او کمی دچار مشکل می‌شویم. اما خیلی زود، صحبت ما به سمت یادآوری انواعی از رویدادها می‌رود که لزوماً یادآوری آنها شبیه یکدیگر نیستند اما مربوط به واقعه مشترکی هستند و این امر ما را قادر به تفکر و به یاد آوردن یکدیگر می‌کند. واقعیت‌های به‌یاد آمده از گذشته با اهمیت‌تر می‌گردند و ما آنها را با تأکیدی بیشتر در ذهن خود مرور می‌کنیم. از آنجا که ما به شیوه‌ای مشترک در این وقایع حضور داشته‌ایم و به آنها همان‌گونه نگاه می‌کنیم که در گذشته آنها به چشم خود مشاهده کرده بودیم، همزمان می‌توانیم از دیدگاه

فرد مقابل نیز به این رویداد نگاه کنیم.^۱

با این حال، هالبواکس با دورکیم درباره وجود یک آگاهی اجتماعی بیرونی و کاملاً مستقل از آگاهی فردی مخالف است و این نقطه‌ای است که هالبواکس از دورکیم فاصله می‌گیرد. او ادعا می‌کند که خاطره جمعی نمی‌تواند بدون تاثیر بافت اجتماعی به وجود آید، اما در ضمن این موضوع را قبول ندارد که خاطره جمعی، بقای مستقل از آگاهی فردی دارد. از نظر هالبواکس خاطره جمعی، مجموعه‌ای است که قابل تفکیک نیست و این نکته‌ای بسیار مهم است، زیرا به اعتقاد من این نکته باعث کج‌فهمی‌های بسیاری از آثار بجمانده از هالبواکس شده است.

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، از نظر هالبواکس کارکردهای گروهی بعنوان یک محرک و انگیزه عمل می‌کنند، اما وابستگی متقابل بین فرد و خاطره جمعی را نیز رد نمی‌کند. بنابراین نظریه هالبواکس با تحقیقات انجام گرفته برگسون نزدیکی بیشتری دارد. از این نظر، تکامل تدریجی تئوری‌های هالبواکس بین چاپ کتاب "چارچوب اجتماعی خاطره" در سال ۱۹۲۵ و کتاب "خاطره جمعی" در سال ۱۹۵۰ کاملاً مشهود است. در کتاب خاطره جمعی، موضوع فقط مطالعه جامعه‌شناختی از خاطره نیست، بلکه تصریح و تاکید روشن درباره هستی‌شناسی و ابعاد وجودی پدیده‌های مربوط به یادآوری است:

«خاطرات ما در جمع باقی می‌ماند و دیگران آنها را به یاد می‌آورند، حتی

اگر در این رویدادها ما به تنهایی درگیر و حتی اگر اشیایی باشند که فقط خودمان آنها را دیده باشیم. واقعیت این است که ما هیچگاه تنها نیستیم زیرا همیشه تعداد زیادی از افراد را همراه خود داریم و آنها را در هر رویدادی که پیش می‌آید با خود حمل می‌کنیم و لزوماً حضور فیزیکی این افراد که از نظر مادیت جسمی جدا

از مایند در رویداد مربوطه ضرورتی ندارد.»^۲

این تاکید بر وابستگی متقابل و تعامل بین درون و بیرون در جهات بسیاری شبیه به اظهارات برگسون در کتاب "تکامل تدریجی" (۱۹۰۷) است که در آن بیان می‌کند: تجربه فردی هیچگاه تجربه انحصاری یک فرد نیست، بلکه همیشه تجربه‌ای جمعی است، زیرا این تجربه ضرورتاً در ارتباط با دیگران اتفاق می‌افتد.^۳

ریکور استدلال می‌کند که رابطه در تاریخ همیشه با نسبتی سه‌گانه یعنی با خود، بستگان و دیگران شکل می‌گیرد. او این نقطه نظر را این‌گونه در میان می‌گذارد:

1-Maurice Halbwachs, La mémoire collective (Paris: Albin Michel, 1997), 52. [Translation mine]

2- Maurice Halbwachs, La mémoire collective, 52. [Translation mine]

3- Henri Bergson, Creative Evolution, trans. Arthur Mitchell (NY: Dover, 1998), 93.

«ما می‌گوییم که خاطره هر فرد رویکرد انحصاری خود آن فرد در خاطره جمعی است که این رویکرد با توجه با جایگاهی که من در آن قرار گرفته‌ام، تغییر می‌کند و این جایگاه خود به تنهایی با توجه به رابطه‌ای که من با محیط‌های دیگر خواهم داشت، تغییر خواهد نمود.»^۱

من نمی‌توانم با این برداشت ریکور موافق باشم، هنگامی که او ادعا می‌کند که هالبواکس از محدودهٔ بین "من به تنهایی قادر به یادآوری نیستم" تا "ما صاحبان حقیقی خاطرات خود نیستیم"، بسیار فراتر رفته است. به عقیده من نتایج تحقیقات هالبواکس در جهات بسیاری، شبیه به تاکیدهای ریکور است و ما هنوز هم می‌توانیم تعجب کنیم که چرا ریکور توجه زیادی به کارهای هالبواکس نداشته است. اما رویکرد ریکور فراتر از برگسون و یا هالبواکس است. با توجه به این واقعیت که این رویکرد ارتباط تنگاتنگی با "هرمنوتیک شخص" دارد که ریکور در کتاب "خویشتن همچون دیگری" (۱۹۹۰) آنرا معرفی می‌کند. در این اثر او در یک فرد مشخص، هم به دنبال شناسایی چندگانگی و هم شناسایی مغایرت است. از نظر او دیگری فقط یک عنصر خارجی نیست، بلکه عنصری سازنده هستی است.

نقطهٔ شروع «هرمنوتیک خودشناسی» ریکور با در نظر گرفتن تفاوت بین "من" و "خود" شروع می‌شود. "من" انسان و یا آنچه که او به آن "همسانی" و یا "هم هویتی" می‌گوید، مشخصهٔ بنیادی و ذاتی انسان است.^۲ این همان بخشی از فرد است که تغییر نمی‌کند و باعث می‌شود که این فرد باز شناخته شود. "خود" که به "فردیت" و یا "هویت فردی" ارتباط می‌یابد بخشی از فرد است که عنصری از دیگری را دربردارد. از نظر ریکور دیگری تنها عنصری برای مقایسه نیست، بلکه همچنین عنصری درگیرکننده است، این عنصر نه فقط عنصری برآمده از بیرون هستی که عنصری برآمده از درون هستی نیز هست.

از نظر ریکور، گفتگو درباره دیگری بعنوان فردی بیرونی که بعنوان بخشی از خود است^۳ یکی از عناصر محوری گفتگو است و زمانی که ما به موضوع خاطره می‌پردازیم، عنصری بسیار پراهمیت به‌شمار می‌آید.

به عقیده من، رویکرد "من" و "خود" به تغییر بحث درباره اختلاف بین فرد و خاطره جمعی، تغییر بحث رویکرد فردی و جمعی به رویکرد گفتگو و محاوره و تغییر بحث

1- Ricœur, La Mémoire, l'histoire et l'oubli, 152. [Translation mine]

2-Ricœur, Soi-même comme un autre (Paris:Ed. du Seuil, 1990), 11.

3-Ricœur, Soi-même comme un autre, 43.

رویکرد مقایسه به رویکرد مشارکت منجر خواهد شد. از نظر ریکور رویکرد گفتگو نیز "رویکردی درونی" است و نباید به آن صرفاً به عنوان "رویکردی برای مقایسه" نگاه شود. از این منظر ریکور میراثی از مکتب گفتگوی باختین به شمار می‌آید.^۱

سمت‌گیری ریکور به پدیدارشناسی خاطره و فراموشی

ارتباط بین برگسون و ریکور وقتی آشکار می‌شود که ریکور در اثر خود بنام «خاطره، تاریخ، فراموشی» اعتراف می‌کند که این کتاب میراث برگسون است، بویژه در فصل مربوط به "فراموشی و ماندگاری نشانه‌ها" موضع برگسون و ریکور درباره آنچه که به پدیدارشناسی زمان معروف بود به شکل کاملاً آشکاری مشخص می‌گردد.^۲ به عبارت دیگر، زندگی خودآگاه ما در یک نوسان دائمی بین پویایی یادداری و یادآوری در نوسان است. به این ترتیب، پدیدارشناسی زمان به ما اجازه می‌دهد تا به کشف معنای زندگی گذشته خود نزدیک شویم و با کمک آن درک خود را از آینده افزایش دهیم.

از نظر ریکور گفتمان خاطره به شدت متأثر از موضع هوسرل است. او معتقد بود که گذشته را باید با "بوده است" در نظر گرفت و نه با "دیگر وجود ندارد"،^۳ از اینرو در این رابطه کلام میشل دوسرتو را به یاد می‌آورد که می‌گفت: "مرگ‌ها حضوری در تاریخ ندارد، بلکه این بودن‌هایی که دیگر وجود ندارند، هستی‌هایی هستند که بوده‌اند."^۴ به عبارت دیگر، میراث گذشته را باید بجامانده از یک دوره زمانی در نظر گرفت که ما آنرا کم‌وبیش به شکلی آگاهانه در درون خود جمع می‌کنیم.

بنابراین، حتی رویداد فراموشی نیز بخشی از تاریخ شخصی ما است، زیرا واقعیتی که فراموش شده است به این معنی نیست که آن واقعه وجود نداشته است و یا دیگر وجود ندارد.

ریکور در اینجا با برگسون مخالف است، برای او فراموشی در واقع منطقی تام برای حذف کردن است:

«تمام واقعیت‌ها و همه قیاس‌ها به نفع نظریه‌ای است که مغز را به عنوان

یک شیء واسطه بین احساسات و حرکات در نظر می‌گیرد که مجموعه‌ای از این

احساسات و حرکات را بر فراز حیات روانی انسان بوجود می‌آورد و پیوسته آنها

1- For the link between Bakhtin and Ricœur, see Alexandre Dessingué, «Polyphonisme de Bakhtine à Ricœur», Atelier de théorie littéraire (2007) on <http://www.fabula.org>

2- Ricœur, La Mémoire, l'histoire et l'oubli, 554.

3- Ricœur, La Mémoire, l'histoire et l'oubli, 367.

4- Michel De Certeau, l'écriture de l'histoire (Paris: Gallimard, 1975), 120

را در رویدادهای مختلف وارد می‌کند.

با در نظر گرفتن اینکه جسم انسان فقط وظیفه هدایت خاطره و ارتباط آنرا به زمان حال دارد، توضیح اینکه خاطره کاملاً مستقل از ماده است، ممکن می‌گردد. به این ترتیب مغز کمک می‌کند تا خاطرات مفید به یاد آورده شوند و البته بسیاری از خاطرات دیگر را حذف می‌کند.^۱

از نظر ریکور، فراموشی، این توانایی را دارد که تبدیل به منبعی نامحدود شود و آنرا تنها به عنوان یک حذف کننده در نظر نمی‌گیرد.^۲ ریکور فراموشی را به عنوان جهانی برای برآوردن آرزوها، یا آنچه که او به آن "ذخیره سازی فراموشی" می‌گوید، در نظر می‌گیرد.^۳ این مقوله در موضوع فراموشی که ریکور از آن، هم بعنوان یک "ذخیره" و هم بعنوان یک "حذف" صحبت می‌کند، در واقع آن چیزی است که او آنرا هشدار دربارۀ تهدید اتصال پدیدارشناسی خاطره و شناخت شناسی تاریخ به یکدیگر عنوان می‌کند.^۴ اما ریکور در عین حال مشکل قابل اطمینان بودن خاطره را در صحت تاریخ و این مسئله که خاطره می‌تواند از زیست (بایش) خود و از همزیستی با دیگران شکل بگیرد نیز در نظر دارد.

پرسش واقعی در کتاب خاطره، تاریخ، فراموشی موضوع سرشت هستی شناختی است. در واقع در کتاب زمان و روایت، ریکور این موضوع را مطرح می‌کند که گذشته بعنوان یک معما نمی‌تواند فقط با دقت نگاه مورخ حل شود، بلکه نیاز به بازسازی و بازگویی دارد. موضوع مطرح شده محوری در کتاب خاطره، تاریخ، فراموشی به این موضوع مربوط می‌شود که حقیقت سرشت انسان به عنوان بخشی از فرآیندی چند جانبه یعنی "خود برای خود"، "خود برای دیگری" و "دیگری برای خود" در کنش و واکنشی همیشگی است.

این به معنی آن است که هم از طریق موضوع فراموشی و هم از طریق مفهوم *ipse* (خود گفته) که ریکور در کتاب خاطره، تاریخ، فراموشی مطرح می‌کند، توانسته است این مقوله را در بحث بین برگسون و هالبواکس به بحث خاطره فردی و خاطره جمعی تبدیل کند. موضوع محوری دیگر درباره مبدا و یا ساختار خاطره در فرد و یا جمع نیست، بلکه آگاه شدن از سرشت گفتگو در انسان است. خطر فراموش کردن می‌تواند باعث به وجود

1-Henri Bergson, *Matière et mémoire*, 198. [Translation mine]

2- Ricœur, *La Mémoire, l'histoire et l'oubli*, 574.

3- Ricœur, *La Mémoire, l'histoire et l'oubli*, 656.

4- Ricœur, *La Mémoire, l'histoire et l'oubli*, 553.

آمدن روابط پیچیده بسیاری بین خود و دیگران شود و از این رو ضرورت دارد که خاطره (یادآوری ارسطویی) برای فراموشی به عنوان یک ذخیره ساز عمل کند. ریکور معتقد است که خاطره فردی و جمعی، خصوصی و اجتماعی، درونی و بیرونی، همه در تعامل با یکدیگر قرار دارند و می توانند منجر به گسترش انتظارات شخصی شوند.¹

با توجه به پدیدارشدن این ملاحظات است، که رشد و پرورش آنچه که به آن می توان "اخلاق خاطره" نام نهاد ضرورت پیدا می کند که شامل مفهوم "اثر گذاری خاطره" به عنوان یک فرآیند و مفهوم "بخشش" به عنوان هدفی نهایی است.

با توجه به موضوع "عمل خاطره"، ریکور به وضوح بیان می کند که مفهوم "وجود داشته است"، در نظر گرفتن خاطره را به عنوان "منبع در دسترس" برای اثرگذاری خاطره امکان پذیر می کند.² این موضوع حاکی از نفی بی طرفی اخلاقی و مطرح کردن گذشته برای ملاحظات است که ضرورتاً تاریخنگاری به حساب نمی آید.

برای نمونه، ریکور در کتاب زمان و روایت اشاره می کند که بی طرفی اخلاقی وقتی درک ناشدنی است که ما درباره آشویتس صحبت می کنیم و گاهی همزمان لازم است که موضعی اخلاقی اتخاذ کنیم که بی طرفانه نیست.

بنابراین ریکور به "وظیفه خاطره"، اعتراضی ندارد، آنگونه که او را گاهی در رابطه با این موضوع مورد انتقاد قرار می دهند. بر عکس او ادعا می کند که قطعاً باید با "وظیفه خاطره" و "عمل خاطره"، پیوند ایجاد شود، زیرا مفهوم نهفته در "وجود داشته است" خطر تبدیل شدن به "دیگر وجود ندارد" را از بین می برد. بنابراین ریکور مجدداً تاکید می کند که علاوه بر نقش محوری مورخ، نیاز است که تاریخنگاری از اشکال دیگری از روایت ها مانند استفاده از شاهدهای واقعه نیز بهره مند باشد.

همچنین بررسی خاطره برای رسیدن به حقیقت ماهیت انسان منجر به طرح مفهوم "بخشش" می گردد. از نظر ریکور، عمل بخشش فقط می تواند به شکل فردی و مستقیم از طرف قربانی به فرد مجرم انجام و اعلام گردد. بخشش می تواند به عنوان نظارتی فعال و داوطلبانه و یا به عبارت دیگر به عنوان استفاده ای اخلاقی از موضوع فراموشی در نظر گرفته شود.³ ریکور در اینجا با استدلال درید/ موافق است که بخشش نباید به امری طبیعی، هنجار و عادی تبدیل شود، بلکه بخشش باید امری استثنایی باشد.

1- Ricœur, Temps et récit I (Paris: Seuil, 1983), 151.

2- Ricœur, La Mémoire, l'histoire et l'oubli, 574.

3- Jacques Derrida, «La siècle et le pardon,» Le Monde des débats, 12/1999

ریکور همچنین نهاده‌ی نه‌کردن بخشش یا استفاده سیاسی از بخشش را بطور مثال در اعلام عفو عمومی توسط یک دولت بشدت محکوم می‌کند که لزوم آن سرکوب حق اساسی یادآوری باشد.^۱

"بخشش" از نظر ریکور باید رابطه نزدیکی با مفهوم گسترده‌تر "دین" داشته باشد. به این مفهوم که "بودن در زیر دین" مخالف "بودن برای مرگ" هایدیگر است. هانا آرنست از کلام برگسون استفاده می‌کند و می‌گوید "محکوردن دین منجر به محوی فعال می‌شود که خود به نوبه منجر به عدم امکان ادامه آن عمل و یا غلبه بر شرایط انسانی می‌گردد. بدین ترتیب، رابطه بین خاطره و تاریخ معکوس می‌شود. مورخانی مانند پیر نور، هنری روسو و ریکور توصیه می‌کنند که تاریخ باید در زمان حال مورد توجه قرار گیرد تا بتوان رویدادی تاریخی را بین تجربه‌ها و افق انتظارها بازتاب داد.^۲

نتیجه‌گیری

آثار ریکور، به ویژه خاطره، تاریخ، فراموشی را می‌توان به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از گفتمان خاطره در نظر گرفت که در فرانسه با انتشار اثر برگسون به نام "ماده و خاطره" در سال ۱۹۸۶ آغاز شد.

پس از انتشار کتاب خاطره، تاریخ، فراموشی ما به این باور رسیدیم که مشترکات بسیار بیشتری بین برگسون، هالبواکس و ریکور درباره خاطره وجود دارد. با ایجاد ارتباط بین کتاب "تکامل تدریجی" برگسون (۱۹۰۷) که مرجع اصلی ریکور بود و کتاب "خاطره جمعی" هالبواکس (۱۹۵۰) به این نتیجه رسیدیم که مفهومی جدید از درک فرد و جمع از نظر این نظریه پردازان وجود دارد. موضوع به هیچ وجه درباره محو فردیت توسط جمع نیست. خاطرات همیشه در ارتباط با دیگران شکل می‌گیرد، در واقع مقوله سستی خاطره فردی و خاطره جمعی می‌تواند حتی منجر به کج فهمی شود، زیرا سرشت خاطره گفتگو است.

اگر چه ریکور، هالبواکس و برگسون به وضوح یک رابطه گفتگویی را بین فرد و جمع مشخص کرده‌اند، اما ریکور فراتر از آنها به بسط یک بعد گفتگویی در درون "خود" پرداخته است. از نظر هالبواکس، دگربودگی در درون "خود" وجود دارد، اما او آنرا ناشی از خارج از "خود" می‌داند و بر خلاف او ریکور معتقد است که دگربودگی هم از بیرون

1- Ricœur, La Mémoire, l'histoire et l'oubli, 585-589.

2-Reinhart Koselleck, "Champ d'expérience et horizon d'attente" in La futur passé: contribution à la sémantique des temps historiques (Paris: Editions de l'EHESS, 1990)

و هم از درون "خود" ناشی می‌شود.

به‌منظور درک بهتر از گذشته و برای آنکه گذشته تبدیل به منبعی واقعی برای تجارب جدید و انتظارهای آینده شود، لازم است که سرشت گفتگو در موضوع خاطره در نظر گرفته شود، نه تنها به این علت که خاطره ساختاری روایی دارد، بلکه همچنین به این علت که از ماهیتی هستی‌شناسانه برخوردار است. طرح این موضوع باعث می‌شود تا ما سرشت چند صدایی (پلی فونیک) حقیقت را در نظر بگیریم که هم حضور در جستجوی حقیقت دارد و هم در بیان حقیقت می‌توان این چند صدایی را یافت. به همین دلیل کسی نمی‌گوید حقیقت وجود ندارد، بلکه این چند صدایی به یاد ما می‌آورد که حقیقتی واحد وجود ندارد و بنابراین حقیقت چه خوب و چه بد سرشتی شکننده و ناپایدار دارد.